

داری نجه

زیارت



زینب داخل حَرَم ایستاده بود. چلچراغ‌های بزرگ، همه جا را نورباران کرده بودند. بوی گلاب می‌آمد. همه دعا می‌خواندند.

زینب هم داشت زیر لب دعا می‌کرد که مادرش با مهربانی دست برشانه‌اش گذاشت و گفت: «قبول باشد! بیا برویم و کبوترهای حرم را تماشا کنیم.» آن وقت دست او را گرفت و آن دو با هم از میان جمعیت بیرون رفتند.

زینب ده‌ها کبوتر را دید که گوشه‌ای جمع شده بودند و دانه برمی‌چیدند. او از زیر چادرش، مقداری گندم بیرون آورد و گفت: «مادر دوست دارم هر وقت به مشهد می‌آیم، به کبوترهای امام رضا (ع) دانه بدهم. این گندم‌ها را مادر بزرگ برایم خریده است.» بعد دانه‌ها را به آرامی بر زمین پاشید.



کبوترها دسته دسته به زینب نزدیک شدند. زینب می خواست از خوش حالی بال در بیاورد.
چیزی نگذشت که صدای اذان از گل دسته ها بلند شد.

مادر گفت: «زینب جان، اذان مغرب را گفتند. بهتر است به وضو خانه برویم، وضو بگیریم
و نمازمان را اول وقت بخوانیم.»

زینب نماز خواندن در حرم امام رضا (ع) را هرگز فراموش نمی کند.



درست، نادرست

۱. زینب بیرون حرم ایستاده بود. ❌
۲. زینب ده‌ها کبوتر را دید که گوشه‌ای جمع شده بودند. ✅
۳. صدای اذان صبح از گل‌دسته‌ها بلند شد. ❌
۴. چلچراغ‌های بزرگ همه جا را نورباران کرده بود. ✅

گوش کن و بگو



۱. چرا زینب با خودش دانه آورده بود؟

۲. زینب و مادرش پس از شنیدن صدای اذان چه کردند؟

۳. آن‌ها چه موقع در حرم بودند؟

۴. **زینب چه چیزی را هرگز فراموش نمی کند؟**

۱. زینب دوست داشت به کبوترهای حرم امام رضا دانه بدهد.

۲. آن‌ها به وضوخانه رفتند تا وضو بگیرند و نماز را اول وقت بخوانند.

۳. هنگام اذان مغرب

۴. نمازخواندن در حرم امام رضا (ع).